

داشتند. سپس شایعه تازه‌ای بر سر زبانها افتاد: توطئه‌ای وجود داشته اما هنگامی که با شکست روبرو شد، مصدق دست به کودتای ساختگی زد. در ساعت ۱۱ صبح دو نفر از خبرنگاران روزنامه نیویورک تایمز^۱، با ترتیباتی که از طریق پایگاه [اسیا در تهران] فراهم شده بود، به شمیران برده شدند تا از زاهدی دیدن کنند. این خبرنگاران به جای سرلشکر زاهدی از پسرش اردشیر دیدن کردند که نسخه اصلی فرمان شاه را که به موجب آن زاهدی به نخست‌وزیری منصوب شده بود، به آنان نشان داد و رونوشت آن را به خبرنگاران ارائه نمود. این رونوشت توسط دست اندرکاران ایرانی کودتا، تکثیر شده بود. در پی این دیدار، پایگاه، مسئولیت نگهداری نسخه اصلی «فرمان» را بر عهده گرفت و در کنار تهیه و تکثیر، رونوشت آن را، تا پیروزی نهایی در گاو صندوق پایگاه نگهداری کرد. به هنگام ظهر، رادیو تهران اطلاعاتی بسیار کوتاهی به امضای دکتر مصدق (بدون ذکر عنوان نخست‌وزیری اش)، با این مضمون بخش کرد: «بنابر خواست و اراده مردم که از طریق همه‌پرسی آن را اعلام کرده‌اند، مجلس هفدهم منحل می‌شود و انتخابات برای مجلس هجدهم به زودی انجام می‌گیرد». انتشار این بیانیه همراه با بیانات شدیدالحن فاطمی علیه شاه و نیز تبلیغات آشکار جمهوری خواهانه حزب نوده، در متقاعد کردن عموم مردم به این که مصدق در آستانه نابودی سلطنت قرار دارد، کارساز بود.

در ساعت ۱۴، وزیر امور خارجه، فاطمی، مصاحبه مطبوعاتی بر بنا کرد. او در این مصاحبه اظهار داشت که دولت، از مدت‌ها پیش گزارش‌هایی از منابع متعدد به دست آورده بود دال بر این که گارد شاهنشاهی در حال طرح کودتایی است و بنابراین برای عقیم گذاشتن چنین کودتایی، تدابیری اندیشیده شده است. او همچنین به نقد و بررسی پیامدهای این کودتا

پرداخت که درست مطالبی بود که پیش از این در اطلاعیه دولت آمده بود. وی در پاسخ به پرسشی گفت که: «بوالقاسم امینی، معاون وزیر دربار، دستگیر شده؛ زیرا نمی‌توان تصور کرد که دربار بخشی از این توطئه نبوده است. وی همچنین افزود که دیدگاه‌های خودش در سرمقاله نشریه باختر امروز آمده است. این سرمقاله که متن کامل آن در ساعت ۱۷:۳۰ از رادیو تهران پخش شد، چیزی نبود مگر حمله‌ای مختص و مغرضانه به شاه و رضاشاه، مردی که توده مردم هنوز از او با احترام و ادب زیاد یاد می‌کردند. شاید بتوان گفت که این سرمقاله، تنفر و انزجار عمومی علیه دولت مصدق را برانگیخت.

در خلال بعد از ظهر، پایگاه آسیا در تهران اسبخت سرگرم تهیه اطلاعیه عمومی برای سرلشکر زاهدی بود که این کار با مشورت و صلاحیت مستقیم اردشیر زاهدی، برادران رشیدیان و سرهنگ فرماندهان انجام گرفت. هنگامی که این اطلاعیه آماده شد، جاسوسان پایگاه توانستند در شهر ناشرقی بیابند که زیر نظر دولت کار نکنند. بنابراین، یکی از برادران رشیدیان تعداد ۱۰ نسخه از آن را با ماشین تحریر فارسی نگاشت. آن‌گاه این ده نسخه با شتاب جهت امضا نزد سرلشکر زاهدی برده و به خیر نگاران خارجی، روزنامه‌نگاران داخلی و به دو نفر از افسران کلیدی ارتش داده شد. هنگامی که این نسخه‌ها پخش شد، خیلی دیر شده بود که بتوان آن را در نشریات صبح روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد)، به چاپ رسانید. بنابراین جاسوسان پایگاه (جلیلی و کیوانی) با توجه به این که در تماس با آن نبودند، جریان امور را خود به تنهایی با برادران رشیدیان یا فرزندان به پیش بردند. آنان «صاحب‌ای ساختگی با زاهدی تنظیم کردند و آن را در روز ۱۷ اوت همراه بانسخته‌ای از فرمان شاه، به چاپ رسانیدند. در این مورد، همانند دیگر موارد، جاسوسان بلندپایه پایگاه توانستند به تنهایی کار را به صورتی صحیح به پیش ببرند و توانایی‌های خود را به کوفه‌ای خرسند کننده به نمایش

بگذارند. در طول روز، پایگاه سرگرم تأمین امنیت اشخاص کلیدی و فرستادن آنان به جای امن بود. شماری از این افراد در خانه یکی از کارمندان پایگاه که در محوطه سفارت قرار داشت و شماری نیز در خانه‌های پرسنل آمریکایی پنهان شدند که در بیرون از محوطه سفارت قرار داشتند. بنابراین اردشیر زاهدی از بامداد روز ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) در پایگاه بود و از سوی دیگر سرلشکر زاهدی، از بامداد روز ۷ اوت (۱۶ مرداد) به بعد، برادران رشیدیان از روز ۱۶ اوت به بعد - مگر روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) که احساس خطر کردند و از آن جا بیرون آمدند - سرهنگ فرزندگان و تبمسار گیلانشاه از بامداد روز ۱۶ اوت به بعد زیر نظر پایگاه قرار گرفتند. این افراد می‌بایست توسط پایگاه پنهان می‌شدند، هم به سبب این که از دستگیری در امان باشند و هم این که در جاهایی می‌بایست محافظت می‌شدند که آمریکایی‌ها بتوانند به گونه منطقی و آسان به آن جا رفت و آمد کنند.

عصر آن روز در ساعت ۱۹:۳۰ جمعیت زیادی در میدان مجلس گرد هم آمده بودند تا به سخنرانی‌ها گوش دهند و رادیو تهران نیز بار دیگر آنها را پخش کرد. سخنرانان که از نمایندگان مجلس پیشین و از هواداران مصدق بودند، شامل افراد زیر می‌شدند: موسوی، دکتر سیدعلی شایگان، مهندس زبرک‌زاده، مهندس رضوی و قاضی، وزیر امور خارجه. همه سخنرانان به شاه حمله کردند و از او خواستند تا کناره‌گیری کند. در جریان این سخنرانی‌ها عامه مردم برای نخستین بار آگاه شدند که شاه به بغداد گریخته است. پایگاه چند ساعت پیش آگاه شده بود که شاه [کشور را] ترک کرده است. از ساعت ۱۶ دو نفر از افسران سیاسی و کلیدی سفارت، امیدشان را از دست داده بودند و این در حالی بود که روزولت پافشاری می‌کرد که هنوز «اندک شانسی برای پیروزی وجود دارد»، البته اگر شاه از رادیو بغداد استفاده کند و زاهدی هم بر موضعش پا بر جا باشد. پیامهای دیگر پایگاه به مرکز فرماندهی

دربردارنده نمونه متن بیانیه‌هایی بود که شاه می‌توانست از رادیو بغداد پخش کند.

با به شمار آوردن هفت ساعت اختلاف زمانی، سرکز فرماندهی نخستین پیام را از پایگاه در ساعت ۱:۳۰ دقیقه بامداد روز ۱۶ اوت (۲۵ مرداد)، دریافت کرد که در مورد ناکام ماندن عملیات بود و چند ساعت بعد درخواست پایگاه را تنظیم کرد تا شاه را وادار کند که اطلاعیه‌ای از رادیو بغداد پخش کند. هنگامی که ساعات کار اداری به پایان رسید، آنان می‌بایست به پایگاه گزارش می‌دادند که وزارت امور خارجه قاطعانه و به طور جدی با هر گونه تلاش ایالات متحده جهت تماس با شاه مخالفت کرده است و پیشنهاد نموده که انگلیسی‌ها این کار را انجام دهند. انگلیسی‌ها در نیکوزیا با شور و علاقه به پیشنهاد پایگاه [سیا در تهران] پاسخ مثبت دادند و سرویس اطلاعاتی بریتانیا در صدد برآمد تا از لندن اجازه بگیرد و کویت و داربی‌شایر را در نخستین ساعات بامداد روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) برای در تنگنا قرار دادن شاه، با یک فرود شکاری بمب افکن نیروی هوایی سلطنتی^۱ بریتانیا به بغداد گسیل دارد. لندن از دادن اجازه خودداری کرد.

پرستل پایگاه [سیا] که پس از دو شب بی‌خوابی روز دیگری را آغاز می‌کردند، اختیار دنگرم‌کننده‌ای دریافت کردند دال بر این که در اواخر شب پیش در جریان متلاشی کردن گروه‌های واسه به حزب توده، سربازها با قنداق تفنگ به جان آنان افتاده و وادارشان کرده‌اند تا فریاد بکشند «زننده باد شاه». پایگاه همچنان گمان می‌کرد «پروژه کاملاً از بین نرفته است»؛ زیرا سرلشکر زاهدی، تیمسار گیلانشاه، برادران رشیدیان و سرهنگ فرزادگان هنوز مصمم بودند تا با ایستادگی و ثبات قدم، اقدامات را پیگیری کنند.

در بامداد روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) دیگر باره نشریات به چاپ

۱. Royal Air Force (RAF)

رسیدند و در دست روزنامه‌فروشرها و روی پیشخوان دکه‌ها قرار گرفتند. روزنامه نیروی سوم نوشته بود که شوارزکف با همکاری شاه این توطئه را طرح کرده است و این آمریکایی‌های «ساده اندیش» تصور می‌کنند که شاه بزرگ برنده است. روزنامه‌های داد و شاهد هر دو، دولت را به خاطر این به اصطلاح کودتا سرزنش کرده بودند و روزنامه کیهان متن اطلاعیه مورد بحث را دیو لندن را چاپ کرد که در آن به نقل از زاهدی آمده بود او «فرمان شاه» را در دست دارد و شاه به این سبب کشور را ترک کرده که جانش در خطر افتاده بود. در سراسر باامداد، ایرانیانی که رادیوهای قوی داشتند، می‌توانستند اخباری را در مورد بیانیه‌هایی که شاه از بغداد بخش کرده بود، از ایستگاههای خارجی به دست آورند. شاه در اطلاعیه‌هایش گفته بود: «آن چه در ایران روی داده را نمی‌توان یک کودتا به معنای واقعی اش پنداشت». شاه همچنین یادآور شده بود که بر اساس حقوق ویژه‌ای که قانون اساسی به او داده، فرمان‌های خود را برای برکناری دکتر مصدق و انتصاب سرلشکر زاهدی، صادر کرده است. نیز در ادامه گفته بود که از مقام سلطنت کناره‌گیری نکرده، چون به وفاداری مردم ایران نسبت به خود، اطمینان دارد. این عبارت از اطلاعیه، همان چیزی بود که پایگاه [سیا در تهران] در نظر داشت، هر چند انتظار اطلاعیه محکم‌تری می‌رفت. روزنامه‌های بغداد اشاره می‌کردند که باز هم حوادث دردناک و خونینی در ایران روی خواهد داد. پایگاه پیشنهاد می‌کرد که باید از امام خالصی، روحانی بلند پایه مقیم بغداد و آقاخان بهره گرفت تا شاه را از نظر روحی پشتیبانی کند و این در حالی بود که مرکز فرماندهی بنا به دستور وزارت امور خارجه [آمریکا] از دادن اجازه برای تماس مستقیم ایالات متحده با شاه، خودداری می‌کرد. در این میان سفیر ایالات متحده در عراق، برتون بری، در مورد گفتگویش با شاه در عصر روز

۱۶ اوت (۲۵ مرداد)، گزارش داد. بیانیه‌های او پشاه به ابتکار خودش فراهم می‌شد و با پیشنهادهایی که پس از آن رویداد به دستش می‌رسید بسیار همسر بود.

حدود ساعت ۱۰ بامداد گروه زیادی از سربازان که در سراسر شهر پراکنده شده بودند، به سربازخانه‌هایشان قراخوانده شدند، زیرا دولت مطمئن بود که اوضاع را در اختیار دارد. در ساعت ۱۰:۳۰ بامداد، رادیو تهران از سر لشکر زاهدی خواست تا خود را به مقامات مسؤول تسلیم کند. سپس، این رادیو فهرست نام دستگیر شدگان را پخش کرد که در این کودتای نافرجام شرکت کرده، با به گوندای با آن رویدادها پیوند داشتند. فهرست‌های شدگان، از جمله فهرست‌های روز بعد، در برگیرنده تمام افراد زیر بود (کسانی که زیر نامشان خط کشیده شده، افرادی بودند که شرکتشان در این کودتا برای پایگاه [سیا در تهران] شناخته شده بود):

معاون وزیر دربار، ابوالقاسم امینی

سرهنگ نوذری، فرمانده تیپ دوم زرهی

سرهنگ زند کریمی، رئیس سناد تیپ دوم صحرائی

سروان بولادژا، جمعی شهربانی

سرهنگ نعمت‌اله نصیری، فرمانده گارد شاه‌شاهی

سرهنگ دوم آزوده، فرمانده تیپ یکم صحرائی

سرهنگ پروورش، رئیس باشگاه افغان

ستوان یکم زاهدی^۱

آقای پروان، تبعه سوئیس

سرلشکر نادر باتمانقلیچ، بازنشسته

1. 1st Lieutenant Niali

2. Mr. Peron

سرهنگ هادی کارایی، فرمانده گارد محافظان، در راستای
نیروی مسیحا، در ...

رحیم، دادا رئیس دفتر ویژه شاه

سلب، پیوسته، رئیس دیوان سلطنتی شاه

سرهنگ دوم حمیدین، معاون بخش روآید شهریار

سرهنگ منصور پور، فرمانده اسکادران سواره

سرهنگ، روحانی، رئیس نهاد نوب سوم مسجران

سرهنگ ملائی

سرهنگ، یکم، اوقاف

سرهنگ، نظامی

سرهنگ، سپهر

سرهنگ، یکم، استخبارات

سرهنگ، یکم، جمع‌آوری

آقای استوری

آقای محمدجهاد ری

سرهنگ، یکم، روحانی

دکتر، نظامی، نظام

شاه ۱۳۵۵میلادی در این مورد ... شد که افراد آن دسته به شاه خبر است

در روز ۲۰ ... (۲۶، داد) ...

واحدهای پادگان تهران، هراتی، ...

کردند و پیرامون اوضاع ...

شده بودند ...

پایگاه ...

پخشر نسخه‌های فتوکی شده فرمان‌های شاه، بویژه در میان نظامیان کرد و با جدیت تمام کوشید. تا در جرایده، پوشش خبری بیشتری به آن بدهد. اکنون روشن بود که وجود چنین فرمان‌هایی، آگاهی مردم را افزایش داده است. چه کسی می‌پرسید: «آیا حقیقت دارد که شاه فرمان‌هایی را صادر کرده است؟ اگر این گونه است پس چرا مصدق آن را تکذیب می‌کند؟ آیا این زشت‌ترین کار نیست؟»

در ساعت ۱۳:۲۵ فاطمی یک مصاحبه مطبوعاتی بر پا کرد و در آن به موضوع فرار شاه به عراق پرداخت و نامه منظمانه معاون وزیر دربار را که به گونه‌ای خفتم‌بار نوشته شده بود، خواند و گفت که تعداد ۱۴ نفر از افسران دستگیر شده‌اند. دیدگاه‌هایی او با جزئیات بیشتر در سرمقاله روزنامه باسبر امروز آمده بود که عمدتاً تکراری بود از جمله‌های زشت و رکیک پیشین از به شاه. او در این سرمقاله چنین واژه‌هایی به کار برده بود: «ای شاه سفار، سر شخص بی‌شرمی هستی که تاریخ جنایات رژیم پهلوی را کامل کرده‌ای. مردم ... می‌خواهند تو را از پشت میزت بیرون بکنند و به سوی چوبه دار بفرستند.»

در اوایل بعد از ظهر، سفیر هندرسون از بیروت وارد تهران شد. اعضای سفارت که برای پیشواز سفیر، رهسپار فرودگاه بودند، در سر راه خود از محل تندیس برنزی رضاشاه که در انتهای خیابانی به همین نام سرپا بود، گذشتند و دیدند که تنها چکمه‌های مجلسه بر روی پایدانش باقی مانده است. کامیون در حال عبوری نیز، تندیس سوار بر اسب رضاشاه را که در میدان سپه قرار داشت، به دنبال خود می‌کشید. در میان جمعیتی که سرگرم این فعالیتها بودند، توده‌ای‌ها آشکارا در اکثریت قرار داشتند.

از سوی دولت، دکتر غلامحسین مصدق، فرزند نخست‌وزیر و دکتر عالمی، وزیر کار، به هندرسون خوش‌آمد گفتند. در ساعت ۱۶:۳۰ پایگاه

رسمی در تهران با ارسال تلگرافی به بررسی کلی اوضاع داخلی پرداخت و با این که در آن پیش‌بینی شده بود که تا چند هفته آینده موضع مصدق مستحکم خواهد بود، با وجود این، پایگاه پافشاری می‌کرد که سیاست مخالفت با مصدق، استوار یابد. در اواخر بعد از ظهر، دولت از رادیو تهران به پخش صدای یکی از رهبران مذهبی، صدر بلاغی، پرداخت تا به شاه حمله کند.

عصر آن روز [۱۷ اوت (۲۶ مرداد)] پرجنب و جوش‌ترین و خسته‌کننده‌ترین زمان برای پایگاه بود. در این هنگام ارتباط با جاسوسان اصلی، کیوانی و چلیلی، برقرار و دستورالعمل‌هایی به آنان داده شد. در داخل محوطه سفارت، روزولت و کارول با سران گروه خود نشست‌های اضطراری و طولانی بر پا داشتند؛ سرلشکر زاهدی و فرزندش اردشیر، تیسار گیلان‌شاه، سه برادران رشیدیان و سرهنگ فرزنانگان. هنگامی که به حضور این گروه نیاز بود، آنان در کف ماشین دراز کشیده و یا با جیب‌های رویسته، به محوطه سفارت رفت و آمد می‌کردند. در این هنگام سفیر هندرسون و ژنرال سک کلور در باغ مقابل محل سکونت افراد حضور می‌یافتند و روزولت در مسیر باریک باغ رفت و آمد می‌کرد و کشیک می‌داد تا آنان را مطمئن کند که هیچ فرد ایرانی در محوطه سفارت پنهان نشده است و اگر درباره این موضوع از آنان پرسش شود، بتوانند صادقانه به مصدق پاسخ منفی دهند. نشست اضطراری حدود چهار ساعت به درازا کشید و در پایان تصمیم گرفته شد که در روز چهارشنبه مورخ ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، اقداماتی انجام گیرد. نیز برای تمهید و تدارک این چالش می‌بایست فعالیت‌های ویژه‌ای صورت می‌گرفت. در زمینه اقدام سیاسی، این گونه برنامه‌ریزی شد که روحانی برجسته تهران، آیت‌الله بهبهانی به قم فرستاده شود و روحانی بلند پایه، آیت‌الله بروجردی را تشویق نماید تا فتوایی در باره جهاد علیه کمونیسم صادر کند و همچنین تظاهراتی بزرگ در روز چهارشنبه سازمان داده شود با این مضمون که اکنون

برای افسران و سربازان وفادار و مردم، زمان آن فرارسیده است تا گرد هم آیند و از دین و سلطنت پشتیبانی کنند. در زمینه اقدام نظامی، بسیار ضروری می‌نمود که هواداری و پشتیبانی نظامی که در بیرون از تهران مستقر بودند، جلب شود. از این رو، سرهنگ فرزانتگان با اتوبوسی که رانندگی آن بر عهده یکی از کارکنان پایگاه [سیا در تهران]، جراند تاوان، تبعه آمریکا بود، به کرمانشاه واقع در ۴۰۰ مایلی، فرستاده شد تا سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده پادگان کرمانشاه را تشویق کند تا آشکارا وفاداری خود را به شاه اعلام کند. زاهدی و کارول هم با درخواستی همانند به اصفهان و به نزد تیمسار ضرغام گسیل شدند. این پیام‌رسانان با بهره‌جویی از امکانات و تسهیلات [پایگاه [سیا]، مجهز به برگه‌های شناسایی و تیز برگه‌های عبور شدند که در هنگام بازدید قابل ارباب بود. به همه کسانی که محوطه سفارت را ترک می‌کردند، برای ساعات منع رفت و آمد برگ عبورهایی که در سفارت فراهم شده بود، داده می‌شد.

در سراسر ساعات طولانی و فرساینده روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد). چندان به نظر نمی‌آمد که مرکز فرماندهی بتواند کار زیادی انجام دهد که موجب آرام شدن عذاب شدید ناشی از ناامیدی شود. در بعد از ظهر آن روز، پایگاه [سیا در تهران] تلگرافی بدین مضمون دریافت کرد که برای حفظ امنیت لازم است که روز ولت در نخستین فرصت ممکن، محوطه را ترک کنید. نیز پیرامون بداقبالی روی داده، ابراز نگرانی شده بود. حدوداً در ۵.۰۰ ن هنگام، برای سفیر بری تلگراف فوری عملیاتی همراه با راهنمایی‌های لازم در باره دیدارهای آینده‌اش با شاه، به بغداد فرستاده شد. راهنمایی‌های تبلیغاتی هم به پایگاههای [سیا] مستقر در کراچی، دهلی نو، قاهره، دمشق، استانبول و بیروت فرستاده شد؛ دال بر این که دولت زاهدی تنها دولت

قانونی و مشروع ایران است. درست در نیمه شب، مرکز فرماندهی از یکی از افسران پایگاه [مسیا] در پاریس، واقع در جنوب فرانسه درخواست کرد تا بی درنگ با آقاخان [محلانی] تماس بگیرد و از او بخواهد تا تلگرافی به شاه مخابره کند و در آن قویاً پشتیبانی معنوی خود را از او اعلام دارد. چندی بعد، مرکز فرماندهی آگاه شد که تماس با او برقرار شده، اما نتیجه‌ای که امید آن می‌رفت، به دست نیامده است. چه، آقاخان بی درنگ گفته بود پادشاهی که تخت و کشورش را ترک کرده، هرگز باز نمی‌گردد. از این رو، پس از بیان این مطلب، تلاشی برای قانع کردن او، جهت پشتیبانی از شاه به عمل نیامد. البته با وجود همه اینها، هنگامی که آقاخان آگاه شد که شاه تاج و تخت خود را دوباره به دست آورده است، بسیار خرسند شد.

سرویس اطلاعاتی بریتانیا در نیکوزیا هرگز ناامید نشد و بر خلاف میل دفترشان در لندن و نیز بر خلاف خواسته وزارت امور خارجه ایالات متحده، در این باره ایستادگی کرد. داریبی همچنان می‌کوشید تا برای رفتن به بغداد، اجازه به دست آورد، در حالی که پایداری و پابندی آشکاری که پایگاه سرویس اطلاعاتی بریتانیا در نیکوزیا نشان می‌داد، به تمامی مستودنی می‌نمود. با وجود این باید یادآوری کرد که اگر این آرمان به شکست می‌انجامید، آنها چیزی را از دست نمی‌دادند.

روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) برای هر فرد، در هر کشوری که می‌زیست و از این طرح آگاهی داشت، روزی خسته کننده و فرساینده بود. در ساعت ۷:۳۰ با مسافران آن روز، شاه با یک پرواز عادی بازرگانی خطوط هوایی بریتانیا، بغداد را به مقصد رم ترک کرد. چند ساعت بعد، این خبر به تهران رسید. تهران، در حالی که دسته‌های کوچکی در خیابانها پرسه می‌زدند، این روز را آغاز کرد. نوده‌نیهایی ترتیبی دادند تا دفتر مرکزی حزب پان ایرانیست را واقع در

نزدیکی میدان مجلس، غارت کنند (کیوانی و جلیلی امتیاز این کار را به خورد اختصاص دادند). آن گاه میان گروه‌های وابسته به حزب توده و نیروی سوم (گروه مارکسیست مخالف و غیر توده‌ای)، زد و خوردهایی در گرفت.

روزنامه‌های صبح، طبق معمول چاپ و به دگه‌های روزنامه‌فروشی سرازیر شدند. این در حالی بود که اوراق و اعلامیه‌های مخالف اندک بود؛ زیرا، در همه چاپخانه‌ها مأمور مخفی مستقر شده بود. روزنامه‌های هوادار مصدق اعلام کرده بودند که حیات سلسله پهلوی به پایان رسیده است، در حالی که روزنامه اطلاعات (با وجود تضمین ناشر آن که وعده داده بود از مواضع پایگاه (سیا در تهران) جانبداری کند) نوشته بود ملت ناخشنودی شدید خود را از کودتایی که به سود بیگانگان بود، انراز داشته است. روزنامه داد تلاش‌های چشمگیری را با چاپ دوباره فرمان شاه و نیز مصاحبه‌ای با زاهدی، ادامه داد. روزنامه شاهد نسخه‌ای از فرمان شاه را چاپ کرد و روزنامه کیهان دو یادداشت کوتاه در مورد ادعاهای زاهدی به چاپ رسانده بود. روزنامه شجاعت جایگزین روزنامه بسوی آینده و ارگان اصلی حزب توده، بیانیه‌ای از دفتر مرکزی حزب توده به چاپ رسانده بود. این نخستین بار بود که چنین بیانیه‌ای پس از چند هفته نمایان می‌شد. حزب توده در این بیانیه رویدادهای اخیر را توطئه انگلیس - آمریکا دانسته و افزوده بود که شعار (ما) باید «مرگ بر رژیم شاهنشاهی، زنده باد جمهوری دموکراتیک» باشد. صبح هنگام، خبرنگار آسوشیند برس داستانی همراه با بیانیه زاهدی خطاب به افسران ارتش ایران مخابره کرد که پیش‌بینی شده بود این بیانیه در خارج از کشور اثر زیادی گذارد؛ «آماده فداکاری و جان‌فشانی برای پاسداری از استقلال، رژیم شاهنشاهی ایران و دین مبین اسلام که اکنون مورد تهدید کمونیست‌های لامذهب قرار گرفته است، باشید».

اطلاعیه نظامی‌ای که از رادیو تهران پخش شد، حاکی از آن بود که

اکنون دولت پیوسته می‌کوشد تا تسلط بیشتری بر اوضاع داشته باشد. یک اطلاعیه، پاداشی را به مبلغ یک صد هزار ریال برای دادن خبر از مکان سرلشکر زاهدی اعلام می‌کرد. در دیگری آمده بود که افسر بازنشسته، آبان [عباس] فرزنانگان، در حکومت نظامی حضور یابد و سومین اعلامیه، تذکری بود در این مورد که برپایی هرگونه تظاهرات از نظر دولت ممنوع است. در ساعت ۱۰:۳۰ باعداد سرلشکر ریاحی، رییس ستاد، در مسائل سخنرانی دیرستان نظام با افسران بلندپایه دیدار کرد و برای آنان قانون شورش و آشوب را خواند و تأکید کرد که باید به دولت وفادار باشند.

کارکنان مستقر در پایگاه [سیا در تهران]، همچنان که برای اجرای تصمیم روز ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) پایگاه، به تلاش همه جانبه خود ادامه می‌دادند، برای پیامدهای احتمالی هم برنامه‌ریزی می‌کردند. پیامی هم از مرکز فرماندهی درخواست می‌کرد که وسایل مورد نیاز را برای انتقال مخفیانه بیش از ۱۵ نفر فراهم کند. پیام دیگری بیان‌کننده شرایط نظامی محلی بود؛ دال بر این که افسران دستورهایی را که شاه از رادیو ابلاغ کند، اجرا خواهند کرد و در ادامه، این موضوع را با مرکز فرماندهی در میان می‌گذاشت که آیا پایگاه باید عملیات تی.پی.آزاکس را ادامه دهد و یا از آن کناره‌گیری نماید. کارکنان پایگاه [سیا در] نیکوزیا نیز در باره شکست اولیه اظهار تأسف و همدردی کردند و اعلام داشتند که آنان شخصاً هر چه را که از دستشان برمی‌آید، انجام خواهند داد تا لندن را به ادامه پشتیبانی از تلاش‌های پایگاه [سیا در تهران] تشویق کنند. به دنبال این پیام، گزارشی درباره بیانته شاه در بغداد دریافت شد و باز هم گزارش دیگری در این مورد رسید که سرویس اطلاعاتی بریتانیا در نیکوزیا در حال به دست آوردن موافقت لندن است تا شاه را وادار سازد به زیارت اماکن مقدسه عراق بازگردد و بتواند در تماس مستقیم با روحانیان ایرانی ساکن آن جا باشد.

در بعد از ظهر [روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد)]، بیشتر خبرها نه پیرامون عملیات بلکه در باره بیانیه‌های منابع مختلف بود. وزیر امور خارجه، فاطمی، در مصاحبه مطبوعاتی خود گفت که در بغداد شورش‌هایی جدی علیه شاه انجام گرفته است، یک دروغ تمام عیار. در ساعت ۱۵ شاه وارد رم شد. او قرار بود در آن جا اطلاعیه‌هایی را که به دنبال آن موضعی معتدل در پیش می‌گرفت، در اختیار مطبوعات بگذارد. این اطلاعیه‌ها امید هواداران را بر باد نداد؛ هر چند هیچ یک از آنها فراخوانی برای اقدام نیز نبود. همچنین در بعد از ظهر رادبو مسکو متن درخواست دفتر مرکزی حزب توده را پخش کرد، همانگونه که در روزنامه صبح، شجاعت، به چاپ رسیده بود.

در اواخر عصر در خیابانهای تهران، خشونت‌ها شدت گرفت. ذکر این که بدرستی چه چیز نیروی محرک بود، غیرممکن است، اما این امکان وجود دارد که بتوان عوامل پشت این آشوب‌ها را مشخص کرد. نخست فرار شاه مردم را به گونه‌ای هیجان‌انگیز، تحت تأثیر فرار داد و به آنان فهماند که مصدق تا چه اندازه زیاده‌روی کرده است. از این رو، آنان را تحریک نمود تا خشمگینانه به نیروی هوادار شاه، مبدل شوند. دوم، آشکار است که حزب توده در باره ارزیابی توان و موقعیت خود در این اوضاع، گزافه‌گویی کرده است. این امر شاید پیامد کوتاهی رابطان شوروی، اشتباه رهبران حزب توده و یا خطای افراد عادی باشد. اعضای حزب توده در خلال این روز نه تنها به تندیسهای شاه بی حرمتی کردند، بلکه برچم حزبشان را نیز در جاهای معین برافراشتند. آنان همچنین تابلو خیابانهایی را که به نام سلسله شاهنشاهی پهلوی بود و یا یاد و خاطره رویدادهای دوره زمامداری رضاشاه را گرامی می‌داشت، از جا در آوردند و به جای آنها تابلوهایی با نام مردمی کنار گذاشتند. چنین به نظر می‌آمد که حزب توده آماده شده است تا برای برفراری دموکراسی خلوص، به تلاش‌هایی همه جانبه دست بزنند، زیرا، این

حزب بر این باور بود که ما مصدق به چالش با آنان بر نخواهد خاست و یا این که آنان بهتر از نیروهای مصدق خواهند توانست در خیابانها مبارزه کنند. سوم این که دولت مصدق سرانجام از متحد شدن با حزب نوده احساس تشویش و دلواپسی می کرد. بان ایرانیست‌ها برآشفته بودند و نیروی سوم نیز از روند اوضاع احساس ناخرسندی بسیاری می کرد. چهارم، تبلیغات علیه فعالیت به ظاهر تروریستی حزب توده که به وسیله کیوانی و جلیلی هدایت می شد، به اوج خود رسیده بود (جزئیات این مبارزه در صفحه‌های پیش آمده است). در عصر آن روز [۱۸ اوت (۲۷ مرداد)] کیوانی و جلیلی، گروه‌های به اصطلاح توده‌ای را به خیابانها کشانده به آنان دستور دادند تا مغازه‌های واقع در خیابانهای لانه‌زار و امیریه را، هر کدام که ممکن باشد، غارت و تخریب و چنان وانمود کنند که عامل این کارها، حزب توده است.

همه این عوامل در عصر آن روز منجر به شورش و ناآرامی شد. به نیروهای امنیتی نیز دستور داده شده بود تا خیابانها را ترک کنند که در نتیجه آنها زد و خوردهایی شدید روی داد. دوستان سرهنگ حمیدی در شهربانی برای جلوگیری از کارهای تخریبی حزب توده، با کتک زدن توده‌ای‌ها و دادن شعار در هواداری از شاه، از دستورات پا فراتر گذاشتند. چنین می نمود که حزب توده بی درنگ دریافتی بود که عملیاتی پنهانی در حال شکل‌گیری است و اعضای آن توانی بستند برای مبارزه با نیروی پلیس ندارند.

مرکز فرماندهی روزی را با بی‌قراری و ناراحتی پشت سر گذاشت. دستورالعمل فوری طرح، از شاخه و بخش به بالاترین سطح کشیده شد. اواخر صبح، دسته‌ای از افراد به تهیه پیش‌نویس پیامی برای لغو عملیات پرداختند. این پیام که سرانجام در عصر آن روز فرستاده شد، بر پایه موضع موقت وزارت امور خارجه ایالات متحده بدین شرح عنوان شد: «که عملیات به اجرا درآمد و به شکست انجامید.» موضع دولت بریتانیا چنین گزارش شد:

«باید اظهار تأسف کرد که خبرد را نمی‌توان ادامه داد» و موضع مرکز فرماندهی در این باره این گونه بود که به عدت نبود پیشنهادهای محکم از سوی روزولت و هندرسون، در مغایرت با موضع کنونی، عملیات علیه مصدق باید متوقف شود.

۸- شاه پیروز است

در حالی که در روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) تنها شاهد، روزنامه دکتر بقایی فرمان شاهانه را مبنی بر انتصاب زاهدی در مقام نخست‌وزیر، به چاپ رسانیده بود، در سپیده‌دم روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، افراد می‌توانستند رونوشت و نسخه حروف‌چینی شده این فرمان را در روزنامه‌های شماره اسلام، آسیای جوان، ارم، مرد آسیا، ملت ما و ژورنال دو تهران ببینند. افزون بر چهار روزنامه نخست، روزنامه‌های شاهد و داد، گویا مصاحبه‌ای با زاهدی ترتیب داده بودند که او در آن اظهار داشته بود که دولتش تنها دولت قانونی است. این مصاحبه را جلیلی جعل کرده بود. نیز اندکی پس از آن در صبح‌گاه همان روز، نخستین شماره از هزاران نسخه اعلامیه‌هایی که رونوشت فرمان شاه و متن بیانیه زاهدی را در بر می‌گرفت، در خیابان‌ها دیده می‌شدند. با این که هر یک از این روزنامه‌ها بی‌درنگ با تیراز معمولی محدودی به چاپ می‌رسیدند، این خیر آنها بی‌تردید به طور شفاهی در سراسر تهران انتشار یافت. چه، پیش از ساعت ۹ بامداد گروه‌های هوادار شاه در منطقه بازار، گرد هم آمده بودند. اعضای این گروه‌ها نه تنها میان مصدق و شاه، شخص مورد نظرشان را برگزیده بودند بلکه از اقدامات روز گذشته حزب توده نیز تحریک‌گشته و آماده حرکت شده بودند. آنان تنها به رهبر نیاز داشتند.

حتی پیش از سپیده‌دم، کیوانی و جلیلی که آگاهی یافته بودند احتمالاً در خلال روز اطلاعیه‌ای در هواداری از شاه، توسط یکی از رهبران مذهبی

بلند پایه، آیت اله بروجردی، صادر خواهد شد، تدارکات مشخصی را جهت بهره‌برداری از آن، فراهم کرده بودند. جلیلی و دو نفر از پرکارترین جاسوسان جزء، منصور افشار و مجیدی، همراه با جیب و کامیون در بازار آماده شده بودند تا رهسپار قزوین شوند و برنامه این بود که اگر مصدق تلاشش را در محکم کردن جای پای خود در چاپخانه‌های تهران افزایش داده باشد، آنان این اعلامیه‌ها را در قزوین، واقع در ۸۵ مایلی غرب تهران چاپ کنند. به محض این که جلیلی و مجیدی به همراه رضایی، یکی دیگر از جاسوسان جزء، دریافتند که گروه‌های هوادار شاه در حال گرد آمدن هستند، به سوی آنها شتافتند تا رهبری‌شان را بر عهده گیرند. جلیلی به همراه گروهی که رهسپار مجلس بود، به راه افتاد و در میان راه آنان را برانگیخت تا دفاتر باختر امروز، روزنامه نیمه رسمی متعلق به وزیر امور خارجه، فاطمی، را به آتش بکشند که در روزهای ۱۷ و ۱۸ اوت (۲۶ و ۲۷ مرداد) حملاتی سخت و آکنده از هواپیما را علیه شخص شاه چاپ کرده بود. حدوداً در همین هنگام، افشار عناصر دیگری را به سوی دفاتر روزنامه‌های حزب توده، شهباز، بسوی آبنده و جوانان دموکرات، راهبری نمود که کاملاً چپاول شدند.

این خبر که رویدادهایی کاملاً تکان دهنده و شگفت‌انگیز در حال وقوع است، با شتاب هر چه بیشتر در سراسر شهر انتشار می‌یافت. این که به درستی چه هنگام این اخبار به گوش مصدق رسید که با اعضای کابینه‌اش نشستی بر پا کرده بود، روشن نیست. پایگاه [اسیا در تهران] در ساعت ۹ بامداد از این اخبار مطلع و در ساعت ۱۰ نیز با خبر شده بود که هم دفتر روزنامه باختر امروز و هم دفتر مرکزی حزب ایران، به غارت رفته است. در ساعت ۱۰ بامداد همچنین با برادران رشیدیان که بسیار خرسند به نظر می‌آمدند، تماس برقرار شد. دستورالعمل‌ها همراه با دستورات لازم به کیوانی و جلیلی ابلاغ شد و این دو، اکنون می‌بایست نیروهای انتظامی را به

سوی تظاهرکنندگان سوق بدهد و همگی را برای فتح رادیو تهران هدایت کنند. تا چه اندازه فعالیت انجام شده، پیامد تلاش‌های ویژه همگی عوامل ما بود، موضوعی است که هرگز دانسته نخواهد شد؛ هر چند احتمالاً جزییات بی‌شماری از شور و هیجان آن روز بندریج آشکار خواهد شد.

در اوایل بامداد، سرهنگ دساوند، از جمله افراد درگیر در برنامه‌ریزی ستادی، با یک دستگاه نانک که از گردان دوم تیپ دوم زرهی آورده بود، در میدان روبروی مجلس، نمایان گشت. این گردان در اصل موظف به انجام این عملیات شده بود. سرهنگ دوم خسروپناه و سروان علی زند در آن جا حضور داشتند و دو دستگاه کامیون همان گردان به آنان پیوستند و این در حالی بود که اعضای گارد شاهنشاهی منحل شده، کامیون‌هایی را می‌ربودند و به زانندگی در خیابانها می‌پرداختند. در ساعت ۱۵:۱۰ بامداد، کامیون‌های حامل پرسنل نظامی هوادار شاه در همه میدانهای اصلی مستقر شدند.

همچنان که در ساعت ۹:۳۰ بامداد گروههای کوچکی به شمال تهران نفوذ می‌کردند، گروههای بزرگتر و حامل چوب و سنگ نیز از جنوب تهران آمدند و همین که به میدان سپه رسیدند، در هم ادغام شدند و به سوی شمال و مرکز شهر، به پیش رفتند. در آن جا سربازانی که در آماده‌باش بودند، صداها تیر به سوی این جمعیت شلیک کردند، اما آشکارا نمی‌خواستند که این هواداران شاه را، نشانه بگیرند. در نتیجه، جمعیت توانست در نقاط کلیدی و مهم مستقر شود. تاثیر سعدی که مدتها مورد حمایت حزب توده بود و در خیابان لاله‌زار، از جمله مراکز خرید قرار داشت، به آتش کشیده شد. در این هنگام سیل خروشان از مردان، زنان و کودکان، فریاد می‌کشیدند «شاه بیروز است». آنان به گونه‌ای مصمم می‌نمودند و فضای شاد تعطیلی بر ایشان حکمفرما بود که گویی فشارهای موجود برداشته شده و احساسات حقیقی مردم، خود را نمایان کرده بود. بر خلاف هفته‌های پیش، توده مردم شامل

اراذل و اوباش نبوده، بلکه از همه طبقات در آن حضور داشتند که بسیاری از آنان، لباسهای خوبی برتن داشته و توسط دیگر شهروندان هدایت یا حسایت می شدند. حوالی ظهر بود که کامیون‌ها و اتوبوس‌های حامل غیرنظامیان که ابراز احساسات می کردند، به راه افتادند و ۵ دستگاه تانک و ۲۰ دستگاه کامیون پر از سرباز به آنان پیوستند. بنابراین، تظاهرات شکل و سیمایی دیگرگونه به خود گرفت. طبق معمول، خبرها بسیار سریع انتشار می یافت و در بخش‌های دیگر شهر، عکس‌های شاه با شور و شوق به نمایش در می آمد. انومبیل‌ها در حالی که چراغهایشان به عنوان نشانه ملموسی از وفاداری به شاه روشن بود، در رفت و آمد بودند.

در ساعت ۱۰:۳۰ باعداد بود که سرلشکر ریاحی به مصدق اطلاع داد دیگر اختیار ارتش را در دست ندارد و درخواست استعفا کرد؛ اما مصدق در محل کار ریاحی حضور یافت و به او گفت خود را قرص و محکم نگه دارد. سرهنگ ممتاز تنها توانست یک گردان را گرد آورد و آن نیرو را گرداگرد منزل مصدق مستقر سازد.

در حوالی ظهر عناصر جداگانه‌ای که جمعیتی را تشکیل می دادند، مستقیماً توسط نیروی نظامی و پلیس، رهبری می شدند. آن دسته از افسران ارتش که پیش از این، آنان را از شرکت در عملیات نظامی که به وسیله تی.پی.آزاکس تدارک دیده شده بود، بر حذر داشته بودند، اکنون به طور جداگانه ولی شایسته و انفرادی عمل می کردند. در ساعت ۱۳، دفتر مرکزی اداره تلفن، واقع در میدان سپه، به دست نیروهای وفادار به شاه افتاد. اندکی پس از ساعت ۱۳، خبرنگار آسوشیتدپرس تلگرافی را در آن جا به ثبت رسانید که در آن گزارش کوتاهی از درگیری‌ها ارایه می شد. آن گاه این جنگ درگیری به چند صد یارد دورتر و به ستاد شهرداری و ساختمان وزارت امور خارجه کشیده شد؛ درست آن سوی خیابان عریضی که در آن جا واقع شده

بود. مدافعان شهر بانی تقریباً تا ساعت ۱۶ ایستادگی کردند.

همچنین در حوالی ظهر، روز ولت به خانه‌هایی رفت که سرلشکر زاهدی و سرلشکر گیلانشاه در آنها پنهان بودند. آن دو کاملاً در جریان رویدادهای صبح بودند و به آنها گفته شد تا منتظر دریافت دستورالعمل باشند. ساعتی بعد کارول و سرگرد ویلیام آر. کیسرا، معاون وابسته نظامی سفارت ایالات متحده که می‌توانست به زبان فارسی صحبت کند، در باره اوضاع نظامی گزارش دادند. تا اوایل بعد از ظهر، بیشتر نقاط مهم واقع در مرکز شهر، مانند اداره‌های مطبوعات و تبلیغات، به دست وفاداران به شاه افتاده بود. با توجه به مراکز مهمی که به زیر فرمان در آمده بود، اکنون این امکان وجود داشت تا سیل تلگرافها به استانها سرازیر شود و از اهالی آن جا درخواست شود تا در هواداری از شاه، به پا خیزند. حتی در خلال گرم‌ترین ساعات روز، این اقدامات فروکش نکرد. جاسوس پایگاه زسیا در تهران، جلیلی، که هنوز در خیابانها پرسه می‌زد، به محض این که به جمعیتی در خیابان فردوسی برخورد کرد، از آنان خواست تا به مرکز ستاد دربان بروند و خواستار آزادی سرهنگ نصیری و سرلشکر باتمانفلیج شوند. آنان همین کار را انجام دادند. در این میان جاسوس پایگاه، تیمسار قدس نخعی با اتومبیل خود، در شهر رفت و آمد می‌کرد و می‌کوشید تا سربازان گارد شاهنشاهی را که بعدها در حمله به خانه مصدق شرکت داشتند، جمع و جور کند. در اوایل بعد از ظهر نیز جمعیت در راههای ورودی به سکونت‌گاه مصدق، گرد آمدند. اما او در این هنگام احتمالاً آن جا را ترک کرده بود.

مهم‌ترین هدف رادیو تهران بود زیرا اشغال آن نه تنها مرفیتهای پایتخت را تضمین می‌کرد، بلکه وسیله مؤثری بود که شهرستانها را به سرعت با دولت جدید همگام و همسو می‌کرد. در گرماکرم این فعالیت‌ها، رادیو

تهران، مباحث خسته کننده‌ای پیرامون قیمت پنبه و سرانجام تنها موسیقی پخش می‌کرد. پیش از این در ساعت ۱۰:۳۰ با صداد در برنامه عادی رادیو وقعه‌ای پیش آمد و در اوایل بعد از ظهر نوده‌ای از مردم به خیابان عریضی ریختند که تا هدفشان در شمال شهر (ایستگاه رادیو) سه مایل فاصله داشت. اتوبوس‌ها و کامیون‌ها لیریز از افراد غیرنظامی، افسران ارتش و افراد شهربانی بود. هجوم شمار زیادی از افراد، مدافعان ایستگاه رادیو را از پای درآورد و پس از کشمکش و زد و خورد مختصری که در جریان آن سه نفر جان باختند، در ساعت ۱۴:۱۲، ایستگاه رادیو به دست هواداران شاه افتاد. در ساعت ۱۴:۲۰ رادیو نخستین خبر را در مورد پیروزی هواداران شاه پخش کرد و فرمان شاهانه را خواند. در این هنگام، انبوه گویندگان مشتاق به اداره رادیو سرزیر شدند. پاره‌ای از آنان نماینده عناصری بودند که با طرح تی.پی.آژاکس همکاری داشتند و این در حالی بود که دیگران کاملاً برای پایگاه [سیا در تهران] ناآشنا بودند. از جمله عناصری که از پیش همکاری داشتند، روزنامه‌های مخالف، بختیار و زلزله، نیز یکی از پسران آیت‌اله کاشانی و همچنین شخصی به نام اعتضادی^۱، قرار داشتند. افزون بر این، در میان پشتیبانان خودجوش و خودانگیخته شاه که به اداره رادیو آمده بودند، سرهنگ پهلوان و سرگرد میرزادیان^۲، دیده می‌شدند. حضور آنان این فرض تی.پی.آژاکس را به اثبات می‌رساند که ارتش در چنین شرایطی به کمک شاه خواهد شتافت. نیز رادیو تهران برای اندک زمانی برنامه‌های عادی‌اش را به طور متناوب قطع و وصل می‌کرد. آن چنان که یکی از گویندگان گفت، احتمالاً سرانجام رادیو تهران توسط مهندسانی که برای راه‌اندازی آن آمده بودند، بار دیگر مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در اینجا هم مانند موارد بی شمار دیگر،

۱- در متن سند Etozadi آمده است. (م)

۲- در متن سند نام کوچک میرزادیان، Husand آمده است. (م)

بخت و اقبال به یاری این هدف شتافت. زیرا، در صورتی که مدافعان اصلی ایستگاه رادیو موفق می‌شدند امکانات و تسهیلات آن را تخریب کنند، در دست گرفتن کامل پایتخت ممکن بود به تأخیر افتد.

در سفارت ایالات متحده، پرسنل پایگاه رسیا در تهران، برنامه‌های رادیو تهران را پی می‌گرفتند و هنگامی که ناآنها رادیو به دست نیروهای وفادار به شاه افتاد، آنان بسیار شادمان و خرسند شدند. بار دیگر روز ولت به مخفی‌گاه دو شخص کلیدی زیر نظرش [سرلشکر زاهدی و سرلشکر گیلانشاه] رفت و اندکی پیش از ساعت ۱۶، با آنان دیدار کرد. او به آنها گفت اکنون زمان آن فرارسیده که نقش فعال خود را ایفا کنند و از این رو هر دو بی‌درنگ آماده شدند. در این دیدار پذیرفته شد که سرلشکر زاهدی باید در ساعت ۱۶:۳۰ به وسیله یک دستگاه تانک، در گوشه خیابان معینی با سرلشکر گیلانشاه دیدار کند و آن‌گاه با همین تانک به رادیو تهران برود. زیرا، قرار شده بود که زاهدی خطاب به ملت ایران سخنانی ایراد کند. سرگرد کیسر با یک دستگاه جیب، سرلشکر گیلانشاه را به بیرون از خانه انتقال داد. او [سرلشکر گیلانشاه] در میان راه دو نفر از افسران نیروی هوایی را شناخت. از این رو از کیسر خواست تا از اتومبیل [پیاده شود و گفت که خود مراقب جوانب امر است. این افسران در خیابان به گرمی به او سلام دادند و هنگامی که او گفت یک دستگاه تانک می‌خواهد، آنان بی‌درنگ آن را برایش فراهم کردند. افسران درباره مکان زاهدی از او پرسیدند و او به آنها گفت که در ساعت ۱۶:۳۰ با او وعده دیدار دارد. بنابراین همقطاران او خواستند تا هر چه زودتر به میعادگاه دیدار با زاهدی برود. بنابراین او نیز تانک را به محوطه‌ای هدایت کرد که پناه‌گاه زاهدی در آن قرار داشت. زاهدی نمایان شد و پس از سوار شدن او، تانک دوباره به راه افتاد. در ساعت ۱۷:۲۵ زاهدی در رادیو سخنانی ایراد کرد که اندکی پس از ساعت ۲۱ همان روز،

دوباره پخش شد.

با وجود این، پیام زاهدی پیش از پیام فرزانتگان، عامل پایگاه [سیا در تهران] از رادیو پخش شد. اتومبیل سواری فرزانتگان هنگام بازگشت از کرمانشاه تقریباً در نیمه راه به طور کلی از کار افتاد. هر چند او توانست با زحمت زیاد، مانده راه را با یک تانکر سوخت‌رسانی طی کند. او صبح هنگام وارد تهران شد و با پایگاه تماس گرفت. بنا بر دستور فوری پایگاه، فرزانتگان تلگرافی به سرهنگ بختیار مخابره کرد. این پیام دارای عباراتی رمزدار^۱ بود که از بختیار می‌خواست تا لشکر زیر امرش را با شتاب به تهران گسیل دهد. برای لشکر یاد شده در راه همدان به تهران^۲ اتفاق جالبی روی داد. این لشکر زمانی وارد همدان شد که حزب توده تظاهرات بزرگی را در هواداری از مصدق بر پا کرده بود. بختیار این تظاهرات را بی‌درنگ سرکوب کرد. با مشاهده ورود لشکر کرمانشاه به همدان، شگفتی شهردار همدان، حتی پیش از شگفت‌زدگی اعضای حزب توده بود.

در سراسر تهران آخرین پایگاههای مقاومت، زیر سیطره نیروهای وفادار به شاه در آمده بود. در اواخر بعد از ظهر، دفتر فرماندهی رییس ستاد و پیش از ساعت ۱۹، خانه مصدق که خیلی زود تخریب شده بود، به تصرف درآمد. اسباب و اثاثیه خانه مصدق را کیشان کشان به خیابان آوردند و به رهگذران فروختند. واکنش‌هایی هم از استانها گزارش شد. در ساعت ۱۴:۵۰، ایستگاه رادیو منطقه‌ای سنندج در استان کردستان، ناگهان برنامه‌هایش را قطع کرد. در ساعت ۱۵:۵۵ رادیو تبریز، اشغال این ایستگاه را توسط نیروهای وفادار به شاه گزارش داد و اعلام کرد ۱۱ [شهر] آذربایجان^۳

۱- امروز خوابم آمد. ۱۱ از خواهر پیامم دیدم.

۲- این لشکر پس از این که تهران به دست نیروهای وفادار به شاه افتاده بود، وارد این شهر شد.

۳- در متن سند "11 of Azerbaijan" آمده که احتمالاً منظور "11 cities of Azerbaijan" است.

در دست ارتش است. همان گونه که این رادیو پخش برنامه‌هایش را ادامه می‌داد، آشکار شد که یکی از گویندگان، به نام محمد دیبیم، سرکرده فداکاران آذربایجان و از جاسوسان جزء و کارآمد پایگاه آسیا است که در رویدادهای تبریز نقش مهمی داشته است. در ساعت ۱۸ رادیو اصفهان برنامه‌اش را با پخش اعلامیه‌های تنیدی از سوی عناسری چون سردیران جراید محلی، یکی از اعضای حزب زحمتکشان بقایی، رهبران مذهبی و افسران ستاد پشتیبانی از شاه و زاهدی، آغاز کرد؛ یعنی همه گروه‌هایی که امیدوار بودیم به این سوال واکنش نشان دهند. رادیو کرمان نیز بیش از ساعت ۲۰ وفاداری خود را به دولت جدید اعلام کرد. رادیو مشهد هیچ برنامه‌ای را پخش نکرد، اما شهر مذهبی مشهد بی‌درنگ پس از شنیدن اخبار مربوط به تغییر و تحولات از رادیو تهران، به دولت تازه اظهار وفاداری کرد. توده‌های شناخته شده مورد تعقیب قرار گرفتند و مغازه‌های هواداران این حزب غارت شد.

اینک در پی دستور زاهدی به سرهنگ فرزانتگان، نو و کارول، عملیات را به پایان رساندند. هر چند با تمانقلیج ریسی ستاد شد، سرهنگ فرزانتگان که در دفتر ستاد بود، از طریق تماس تلفنی، هواداران شناخته شده طرح عملیاتی تی.بی.آزاکس را به مقام‌های فرماندهی واحدهای نظامی پادگان تهران منصوب کرد، مراکز کلیدی و مهم نظامی را در دست گرفت و کسانی را که نامشان در فهرستهای دستگیری بود، بازداشت کرد.

در اواخر بعد از ظهر، رادیو تهران نیز کمتر برنامه‌های نسنجیده پخش می‌کرد. از ساعت ۱۸ به بعد، اعلامیه‌های کوتاهی درباره مستصوب شدگان دولت پخش شد. در ساعت ۱۸:۴۵، نماینده آسوسیتد پرس^۱ و خبرنگار

روزنامه نیویورک تا بسز^۱ گزارشهای نسبتاً کوتاهی را در باره رویدادهای آن روز آرایه کردند که برای دفاتر خبری خودشان، تنظیم شده بود. اعلامیه دولتی کوتاهی هم درباره ساعات منع رفت و آمد و نیز اخطار به نظاهرکنندگان پخش شد. در ساعت ۲۱ چکیده اخبار و در پی آن اعلامیه زاهدی، مسنقر در دفتر رییس کل شهربانی، پخش شد و پیش از ساعت ۲۲، رادیو تهران برنامه شبانه‌اش را قطع کرد. بدین گونه روزی پرتکاپو به پایان رسید و اکنون مقررات منع رفت و آمد اجرا شد. این رویدادها تلفاتی به بار آورد، اما نه آن اندازه که در گرماگرم حوادث اعلام شده بود. نیروهای امنیتی، اوضاع را زیر سیطره داشتند و اکنون آماده بودند تا هر تلاش متقابلی را در هم بکوبند.

دیگر عناصر ذبفع، چگونه این روز پرتکاپو و هیجان‌انگیز را پشت سر گذاشتند؟ یکی از این عناصر که می‌بایست تشریش زیادی داشته باشد، شوروی و هوادارانش در ایران بود. رادیو مسکو از بسیاری کشورهای جهان عقب مانده بود و تا ساعت ۲۳ به وقت گرینویچ، هیچ اخبار خلاصه‌ای را از رویدادهای تهران پخش نکرد. این رادیو در اوایل بعد از ظهر که صدایش به ایران رسید، در برنامه فارسی خود به پخش مقاله پیشین روزنامه پراودا^۲ با عنوان «شکست ماجرایی آمریکا در ایران» پرداخت. این برنامه در اوایل عصر، تکرار شد. رادیو مسکو، این مقاله روزنامه پراودا را در سراسر بعد از ظهر تا اوایل عصر به زبانهای انگلیسی، عربی، بلغاری، لهستانی، چک و اسلواکی، آلمانی، هلندی، ایتالیایی، پرتغالی و ترکی پخش کرد و این در حالی بود که در آن هنگام تقریباً همه شنوندگان می‌دانستند که این مقاله دیگر مصدق ندارد.

1. *New York Times*

2. *Pravda*

دیگر گروهها نسبت به طرح اصلی، احساس غرور و احتمالاً رضایت می کردند. در حالی که واکنش شاه در رم تا اندازه‌های فراتر از حوزه این گزارش است، اما یکی دو گفته او ارزش آن را دارد که بدان پرداخته شود؛ زیرا، مربوط به فرض‌ها و تصورات اصلی طرح عملیاتی نمی‌پی. آژاکس می‌باشد. او گفت: «این مردم من بودند که به من نشان دادند به نظام شاهنشاهی وفادار هستند و این که دو سال و نیم تبلیغات دروغین کافی نبود.» و «کشور من خواهان کمونیست‌ها نبود و به همین دلیل به من وفادار مانده است».

در نیکوزیا تقریباً تا اواسط بعد از ظهر به وقت محلی، نخستین استراق سمع‌های رادیویی^۱ ترجمه و توزیع نشده بود. هنگامی که داری شایر خبر را از لویت شنید، به اندازه‌های از شنیدن آن به هیجان آمد که دوستش را با اتومبیل مستقیماً به دفتر خود واقع در بیرون شهر برد و این چیزی بود که او و همکارانش در هفته‌های اخیر از انجام آن خودداری می‌کردند.

مرکز فرماندهی، نخستین پیام خود را در مورد آن چه در آن روز می‌بایست رخ دهد، درست پیش از ساعت ۹ بامداد منتشر کرد و آن هنگامی بود که یک نفر شتابان از راهرو وارد شد و ناگهان به موضوعی پرداخت که در آغاز با توجه به افسردگی و تأثیری که هنوز هم از روز پیش فضا را پر کرده بود، به شوخی تلخی شباهت داشت. خبر این بود که مصدق در آستانه سقوط است. در سراسر بامداد و بعد از ظهر و تا اواخر شب، افراد با تلگرافهای تازه رسیده با شتاب و دستپاچگی در راهروها بالا و پایین می‌رفتند. در سراسر روز تنها دو تلگراف از پایگاه (سیا در تهران) در مورد طرح نمی‌پی. آژاکس دریافت شد. آن روز، روزی بود که هرگز نمی‌بایست به پایان می‌رسید، زیرا به اندازه‌های آکنده از احساس هیجان، خرسندی و شادمانی بود که بعید است روز دیگری بتواند با آن برابری نماید؛ چه، تک‌خال، حکمفرما بود و

1. FBI's intercepts

شاه پیروز

۹- گزارش به لندن

روزولت در بعد از ظهر روز ۲۵ اوت (۳ شهریور) به لندن رسید. او با هواپیمای وابسته دریایی سفارت، اریک پولارد^۱، به طور پنهانی از نهران خارج و پس از آن در بحرین سوار هواپیمای وابسته به سرویس ترابری هوایی ارتش^۲ شد که خدان و خدمه آن از هویتش ناآگاه بودند. در لندن فرت با روزولت دیدار کرد و شب هنگام او را به دیدن سرلشکر جی الکساندر مینکلر^۳ و دیگر اعضای سرویس اطلاعاتی بریتانیا برد. از همان آغاز به گونه روشن به او ابراز شد که سرویس اطلاعاتی بریتانیا نه به خاطر پیروزی عملیات، که به سبب تأثیر مثبتی که این پیروزی بر آوازه و حیثیت آن سرویس و نیز بر روابطش با مقامات بالاتر داشته، سپاسگزاری می کند. او هم به نوبه خود به سبب پشتیبانی خوب و شایسته‌ای که از پایگاه سیا در تهران شده بود، اظهار قدر دانی کرد و به این واقعیت اذعان نمود که کاستی‌های دیده شده در روند پشتیبانی از اعضای پایگاه سیا در تهران به علت کمبود گزارش رسیده از آن جا بوده که متعجب به بروز ناامیدی نوجه‌پذیری در لندن و واشنگتن شده بود. روزولت زحمت زیادی را بر خود هموار کرد تا دلیل کمبود گزارش رسیده را تبیین و تشریح کند. او خاطر نشان ساخت که اگر آنان به سادگی آن چه را که انجام می‌دادند، گزارش می‌کردند، لندن و واشنگتن می‌پنداشتند آنان دیوانه‌اند و به آنها می‌گفتند تا هر چه زودتر عملیاتشان را متوقف کنند. همچنین اگر آنان این دلیل را که چگونه خود را به انجام چنین کاری محق می‌دانستند، گزارش می‌کردند، فرصتی برایشان باقی نمی‌ماند تا

1. Eric Pollard

2. Military Air Transport Service (MATS)

3. Major General J. Alexander Sinclair

وارد عملی شوقند؛ از این روی راه سوسی را در پیش گرفتند که بر اساس آن می‌بایست اقدام کرد و آن این که در عمل هیچ گزارشی نفرستند. در آغاز تصمیم یاد شده بر اساس این فرض گرفته شد که با پیگیری آخرین اسیدها، تنها چیزی را از دست نخواهند داد، بلکه احتمالاً همه چیز را به دست خواهند آورد. هر چه زمان می‌گذشت، شواهد دان بر این که عملیات نظامی امید زیادی برای پیروزی دارد، با شتاب افزایش می‌یافت. با وجود این، آنان [نیروهای هواخواه شاه] هنوز از توان مورد نیاز برای اوزیه شواهد [این پیروزی] برخوردار نبودند. سینکدر و اعضای ستادش اظهار داشتند که آنان اوضاع را کاملاً درک می‌کنند و از آن شادمان بودند که روزولت راهی برگزیده که از دیدشان بهترین و سازنده‌ترین تصمیم بود، به هر جهت با حساسیتی تشخیص دادیم که اگر پامد دیگری به بار می‌نشست، گواشی کاملاً متفاوت نسبت به عملیات نظامی در خیلی از مراکز بروز می‌نمود. سینکدر اظهار نظر کرد که شناخت احتمالات بود که موجب شد این تصمیمهای سرنوشت‌ساز، چنین سریع گرفته شود و آن هم تنها در حوزه عملیاتی که سبب شده بود تا او مقام فرماندهی مشترک عملیات را درخواست کند. او همچنین بغاضاً نمود که روزولت در نشست توجیهی با اعضای ارشد وزارت امور خارجه انگلستان، باید بر این جنبه از داستان تأکید کند. روز بعد روزولت همین کار را کرد و بدون استثنا از جرچیل گرفته تا لرد سائیسوری^۱ و کارمندان زیر دست، تصمیم اتخاذ شده در تهران را با شور و شوق تأیید کردند. (سر ویستون [جرچیل] به چشم نابینای لرد نلسون^۲ اشاره کرد).

روزولت در روز ۲۶ اوت (۴ شهریور) در وزارت امور خارجه انگلستان، یک رشته دیدارهایی را انجام داد که توسط نماینده وزارت امور

^۱ Lord Salisbury

^۲ Lord Nelson

خارجه در سرویس اطلاعاتی این کشور، ترتیب داده شده بود. نخست با سر رجینالد جیمز بوکر^۱، هسٹای انگلیسی بابرود و مسؤول سرویس اطلاعاتی بریتانیا در امور خاور نزدیک و افریقا و دو نفر از اعضای ستاد او دیدار کرد و به آنان گزارشی پیرامون رویدادها و نیز جزئیات حاکم بر ایران ارائه داد، بدون این که چندان به جزئیات عملیات بپردازد. او تصورش آن بود که سرویس اطلاعاتی بریتانیا می خواهد از هر فرصتی برای مطرح کردن خود و نیز آرایه خواسته ها و باورهایش به این سطح از وزارت امور خارجه، بهره برداری کند. چنین می نمود که روابط آنان در این سطح، دست کم در این زمینه، نه صمیمی بود و نه دوستانه. او سپس در طول صبح، نزدیک به یک ساعت را با معاون وزیر امور خارجه انگلستان، لرد سالیسبوری گذراند. همان گونه که سینکلیز از او درخواست کرده بود، روزولت در دیدار با لرد سالیسبوری رخناری بسیار شایسته در پیش گرفت و به نظر آمد که او [سالیسبوری] کاملاً تحت تأثیر واقع شده است. چنین می نمود که روش و نگرش او، در مقایسه با بوکر، بسیار انعطاف پذیر و ترقی خواهانه باشد. به نظر می آمد که او صادقانه علاقه مند به یاری دادن به دولت جدید ایران است و از مشکلاتی هم که پیرامون روابط دولت انگلستان برای کابینه جدید پدید آمده، آگاه است. او به اهمیت کمک های اقتصادی کوتاه مدتی اعتراف کرد که می تواند پیامدهای فوری و روشنی داشته باشد. با وجود این اظهار می کرد که کمک های درازمدت شاید با «توجه به حل و فصل موضوع نفت» قابل حل باشد. روزولت در باره اطمینان خاطر می کرد که از سوی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان^۲ به شاه و زاهدی داده بود، به سالیسبوری گزارش داد؛ همان گونه که به بوکر هم گزارش کرده بود. سالیسبوری نیز همچون دیگران به او اطمینان

1. Sir Reginald James Bowker

2. Her Majesty's Government (HMG)

داد که این گفته‌ها موجّه بوده و به گونه مناسبی هم از آن‌ها شانه شده است و انگلستان به لزوم توافق با دولت ایران پرامون حل و فصل موضوع نفت با سرعت هر چه بیشتر، اذعان و برای انجام آن نیز آمادگی کامل دارد.

در ساعت ۱۴ نخست وزیر انگلستان که در سفر بیماری بود، روزی دولت را در ساختمان شماره ۱۰ واقع در خیابان داونینگ استریت، به حضور پذیرفت. دیداری بسیار رقت‌انگیز و متأثر کننده بود. چنین می‌نمود که نخست‌وزیر از نظر جسمی حالت چندان مساعدی ندارد. شنیدن، سخت برایش دشوار بود، در تلفظ واژه‌ها و بیان جمله‌ها گهگاه دچار مشکل می‌گردید و آشکارا برایش سخت بود که به سمت چپ خود نگاه کند. برخلاف وضعیت جسمانی، او بیش از اندازه به موفقیت عملیات علاقه‌مند و مشتاق بود. او به اندازه کافی خوب و مهربان بود تا نسبت به نقش روزی و حسادت کند و اظهار داشت کاش چند سالی جوان‌تر بود تا بتواند تحت فرماندهی او خدمت کند. او به تکرار مظلومی پرداخت که پیشتر نیز با سیناتر در میان گذاشته بود و آن این که اگر بتوان کامیابی و نتیجه مطلوب این عملیات را حفظ کرد، می‌توان آن را همچون بهترین عملیات انجام شده از پایان جنگ جهانی دوم تا اکنون، فخر داد کرد. او بر این باور و احساس خود تأکید می‌ورزید که در باره یاری رسانیدن به دولت جدید، باید هر کار ممکن و مناسبی را انجام داد و برای کمک اقتصادی به ایران نباید در انتظار تجدد روابط با انگلستان با حل و فصل قضیه نفت، نشست. او در این باره تا آن جا پیش رفت که اعلام کرد در صورت نیاز، خودش کمک اقتصادی به ایران را پیش از برقراری دیگر باره روابط سیاسی بریتانیا با ایران فراهم خواهد کرد! هر چند توضیح نداد که این کار چگونه انجام خواهد پذیرفت. او نظرش این